



کار بست «رسول» و «نبی» در عقاید اسلامی

عبدالمجید طالب تاش^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۲/۱۷

تاریخ تأیید: ۱۳۹۴/۰۵/۱۲

چکیده

نحوه گویش قرآن در نام‌آوری پیامبران با دو عنوان «رسول» و «نبی»، خاستگاه اظهار نظر عالمان مسلمان درباره تفاوت آن دو شده است. این مسأله را در آیات، روایات و متون کلامی بررسی کردیم. از گویش قرآن، هم‌سان‌انگاری این دو مفهوم به دست آمد. روایت‌هایی از ائمه علیهم‌السلام یافتیم که نبی، صدای فرشته را می‌شنود یا در خواب مشاهده می‌کند، اما رسول در بیداری هم می‌بیند؛ لذا ارتباط آن‌ها عموم و خصوص مطلق است. از مقطعی که آثار آن را در قرن سوم یافتیم، شهرت یافته که ارتباط آن‌ها عموم و خصوص مطلق با معیار شریعت، کتاب و معجزه است. منشأ این تفاوت‌گذاری جدید، نوع مأموریت و مبانی قول ائمه علیهم‌السلام است؛ که البته هم‌چنان با مخالفت برخی متأخران مواجه است. آیه‌الله مصباح یزدی بر اساس قول علامه طباطبائی، تفاوت را در اتمام حجت رسول دانسته که استدلال ایشان را ناکافی یافتیم.

واژگان کلیدی

نبی، رسول، وحی، فرشته وحی، عقاید اسلامی.

مقدمه

نخستین ساختار نظام یافته جوامع بشری از منظر قرآن، امت واحد است که بر اثر اختلاف، به امته تقسیم شد: «وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا» (یونس: ۱۹). لذا رسولان با هدف اختلاف زدایی آمدند: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (یونس: ۴۷). قرآن همین کارکرد را برای انبیا ذکر کرده است: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا» (بقره: ۲۱۳). این گویش، زمینه تفاوت‌انگاری در معنای «رسول» و «نبی» شده است. گویش قرآن در نام‌آوری هم‌سان‌انگاری رسول و نبی، زمینه جست‌وجوی مصداق‌یابنده و معناشناسانه این دو مفهوم را فراهم آورده است. همچنین، بیان دیگر قرآن که پیامبر اسلام را «خاتم‌النبيين» نامیده و درباره خاتم‌الرسال بودن سکوت اختیار نموده، زمینه این جست‌وجو را دوچندان کرده است: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» (احزاب: ۴۰). لذا از دیرباز این پرسش فعال مانده که چه تفاوتی میان «رسول» و «نبی» وجود دارد؟ نوشتار حاضر با تأمل در آیات، احادیث و دیدگاه‌های متکلمان و مفسران، به این پرسش پاسخ می‌دهد.

معناشناسی واژه «رسول»

«رسول» از ریشه «ر س ل»، به جماعتی از شتران، قطعه‌ای از چیزی، هیأت و سکون اطلاق می‌شود (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ۷: ۲۴۱) و به مدارایی هم معنا شده است (طریحی، ۱۳۷۵، ۵: ۳۸۳). هم‌چنان که به نامه، باده‌ها و فرشتگان «مرسلات» گفته شده، به شتر آسان‌رو و تیر کوتاه «مرسال» و به گله گوسفند و شتر «رسل» گفته‌اند (جوهری، ۱۳۶۸، ۱: ۷۴). راغب یادآوری می‌کند که رسول به فرستاده و حامل پیام و نامه اطلاق می‌شود (راغب، ۱۳۹۲ق: ۲۰۰). هم‌چنین بر معنای ثانویه انبعاث و امتداد هم دلالت دارد (مصطفوی، ۱۳۶۰، ۴: ۱۲۹). بر همین اساس، رسول بر وزن «فعول» که در دو معنای مصدری و اسم مفعولی کاربرد دارد، در اصطلاح به کسی اطلاق می‌شود که فرستاده شده و خبرهایی را که به او سپرده‌اند، دنبال می‌کند (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ۱۱: ۲۸۴). و این که خداوند فرمود: «أَنَا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ»، به این دلیل است که فاعول و فعیل برای مفرد و جمع، مذکر و مؤنث کاربرد یک‌سان دارد (جوهری، ۱۳۶۸، ۱: ۷۴). «ارسال» با «انفاذ» نزدیکی معنایی دارد. ارسال به معنای رساندن نامه یا پیام و یا چیز دیگری از سوی یک نفر برای دیگری است که این معنا در انفاذ یافت نمی‌شود؛ بر همین پایه است که اگر کسی بخواهد که زید را نزد او ببریم، می‌گوییم: أَنْفَذْتُ زَيْدًا إِلَيْهِ؛ و نمی‌گوییم:

ارسلتهُ الیه (مصطفوی، ۱۳۶۰، ۴: ۱۲۹). «رسل» جمع «رسول» است که در فرهنگ قرآنی گاهی به فرشتگان و گاهی به پیامبران اطلاق می‌شود (نک: تکویر: ۱۹؛ هود: ۷۷ و ۸۱؛ عنکبوت: ۳۱؛ مرسلات: ۱؛ زخرف: ۸۰؛ آل عمران: ۱۴۴؛ مائده: ۶۷؛ انعام: ۴۸)؛ و در دستگاه زبانی علمای علوم قرآن که از معنادهی قرآن به واژگان تأثیر پذیرفته، رسول به انسان وارسته‌ای اطلاق می‌شود که از سوی خداوند برگزیده شده و به سوی مردم گسیل می‌شود تا پیام خداوند را به آنان برساند (مصطفوی، ۱۳۶۰، ۴: ۱۳۵).

معنائشناسی واژه «نبی»

«نبی» بر وزن فعیل، صفت مشبیه و از ریشه «نبا» اخذ شده (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ۸: ۲۸۳)، که در اصل به معنای از جایی به جای دیگر آمدن است؛ لذا به «خبر» که انتقال اطلاعات است نبأ گفته‌اند. «صدا» را نیز نبأ می‌گویند، به این دلیل که آمدن صوت از مکانی به مکان دیگر است. «پیامبر» را هم نبی گفته‌اند، زیرا خبر خداوند را برای مردم می‌آورد (ابن فارس، ۱۴۱۸ق: ۱۰۱۰). «نبی» در اصل «نبیء» است که همزه آن مبدل به یاء، و در هم ادغام شده است (قرشی، ۱۳۷۱، ۷: ۸). ابن منظور می‌گوید: «أَنْبَاءٌ إِثَاءٌ وَ بَه، وَ كَذَلِكَ نَبَأُهُ، مُتَعَدِيَةٌ بِحَرْفٍ وَ غَيْرِ حَرْفٍ، أَيِ الْخَبَرِ». بنابراین چنانچه این فعل متعدی شود و در ساختارهای أَنْبَأَ، نَبَأَ به، نَبَأَ بیاید در معنای «خبر داد» و «آگاه کرد» کاربرد دارد (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ۱: ۱۶۲). وَ اسْتَبَأَهُ التَّبَأُ يَعْنِي دَرِجَتِ وَجُوهِي خَبِرَ بِرَأْمِدٍ (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ۸: ۲۸۳). راغب تأکید می‌کند که به هر خبری نبأ گفته نمی‌شود، بلکه نبأ به خبری گفته می‌شود که سه خصوصیت داشته باشد: دارای فایده بزرگی باشد. از دروغ مبرا باشد و مفید علم باشد؛ لذا انبأته یعنی اعلمته (راغب، ۱۳۹۲ق: ۷۸۸). از نظر راغب، نبوت به معنای مقام پیام‌رسانی میان خدا با بندگان واجد عقل و خرد اوست، برای حل مشکلات آنها در امور مربوط به معاش و معاد؛ و به کسی که دارای چنین مقامی است، نبی گفته می‌شود، زیرا خردهای با ذکاوت را به چیزهایی آگاهی می‌دهد که سبب آرامش آنها می‌شود. وی یادآوری می‌کند که نبی بر وزن فعیل می‌تواند در معنای اسم فاعل بیاید که در این صورت یعنی آورنده خبر مهم و بزرگی که سبب آرامش مردم می‌شود؛ و می‌تواند در معنای اسم مفعول بیاید که به معنای کسی است که خبر مهم و بزرگی به او داده می‌شود تا به انسان‌ها برساند (راغب، ۱۳۹۲ق: ۵۰۵)؛ اما برخی گفته‌اند نبی از ریشه «نبوه» (معتلّ واوی ن ب و) به معنای زمین بلندی است که با آن راه می‌یابند؛ لذا در دستگاه زبانی قرآن نبی، انسان بلندمرتبه‌ای است که دارای درجه رفیع و والاست و خداوند او را برگزیده است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ۱۵: ۳۰۲). مصطفوی تأکید می‌کند که این کلمه از ریشه نبأ نیست و نزدیکی

و شباهت ظاهری لفظ، سبب این برداشت شده و امر بر زبان‌شناسان مشتبه گشته است (مصطفوی، ۱۳۶۰، ۴: ۱۳۲). طرفداران این دیدگاه، علاوه بر مستندات زبانی، به این آیه شریفه استناد کرده‌اند: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا * وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا» (مریم: ۵۶ و ۵۷). سوره‌آبادی همین موضع را برگزیده و می‌گوید: اشتقاق نبی از «نبوت» است و نبوت ارتفاع بود و در لغت جای بلند را نبی گویند (سوره‌آبادی، ۱۳۸۰، ۳: ۱۶۱۵). راغب این قول را ابلغ می‌داند و روایت پیامبر اسلام ﷺ را به آن می‌افزاید که در برابر شخصی که ایشان را «نبیُّ الله» خطاب کرد، فرمود: «لست بنبیء الله ولكن نبی الله» (راغب، ۱۳۹۲ق: ۵۰۳). البته برخی معاصران هر دو واژه «نبوه» و «نبوهه» را به معنای خبر دادن از غیب یا آینده گرفته‌اند که از جانب خداوند به شخص الهام شده باشد؛ در نتیجه، نبی کسی است که با الهام از خداوند، خبرهای غیبی می‌آورد و یا از آینده خبر می‌دهد (معلوف، ۱۳۶۶: ۷۸۴). بنابراین، نبوت منزلتی مخصوص است و نبی به واسطه علمی که خدا به او داده و مقام قربی که ارزانی‌اش داشته، بر دیگران برتری یافته است (عسکری، ۱۳۸۸، ۱: ۲۲۵).

علاوه بر دو معنای پیشین، معنای دیگری برای این واژه ذکر شده است؛ مثلاً گفته‌اند: «النبي، يقال للطريق الواضح يأخذك إلى حيث تريد»؛ یعنی نبی به راه روشنی اطلاق می‌شود که رهرو را به جایی که می‌خواهد برود، به پیش می‌برد؛ از این رو، به دشت صاف و هموار نبیء گفته می‌شود. همین‌طور به گاوی که از زمینی خارج می‌شود برای ورود به زمینی دیگر، ثور نبیء گفته می‌شود (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ۸: ۳۸۴). ابن‌منظور برخی از معنای دیگر را نیز گزارش کرده است: «يقال نَبَأْتُ من الأرض إلى أرض أخرى إذا خرجت منها إليها. و نَبَأُ من بلد كذا يَنْبَأُ نَبَأً و نُبُوءاً: طرأ. النَّبَأُ: النَّسْرُ، و النَّبِيُّ: الطَّرِيقُ الواضِحُ. و النَّبَأُ: قِيلَ هِيَ الْجَزْءُ أَيَا كَان. و النَّبَأُ: الصَّوْتُ الخَفِي. نَبَأَ عَلَيْهِم يَنْبَأُ نَبَأً و نُبُوءاً: هَجَمَ و طَلَعَ» (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ۱۵: ۱۶۴). ملاحظه می‌شود که بر اساس این گزارش، واژه «نبی» در صورتی که از «نبا» اخذ شده باشد، از گستره معنایی وسیعی برخوردار است و علاوه بر معنای خبر رسانی، معنای دیگری نیز در این واژه یافت می‌شود. در این واژه، معنای خروج، ترک کردن، سر برآوردن، صدای زنگ، صدای خفی و آهسته، روی آوردن و طلوع کردن وجود دارد که هر کدام به نوعی با مسأله نبوت مرتبط است.

دیدگاه‌ها درباره تفاوت‌های «رسول» و «نبی»

در منابع علوم قرآنی، سه دیدگاه اصلی و یک دیدگاه جانبی درباره تفاوت‌های رسول و نبی به دست می‌آید. دیدگاه نخست به یک‌سان‌انگاری رسول و نبی معتقد است. دیدگاه دوم به استناد احادیث ائمه علیهم‌السلام به تفاوت‌گذاری مبتنی بر نوع ارتباط با فرشته معتقد است که رابطه آن دو را

عموم و خصوص مطلق به شمار می‌آورد. دیدگاه سوم قول مشهور است که به تفاوت گذاری مبتنی بر داشتن یا نداشتن کتاب و شریعت معتقد است و رابطه نبی و رسول را عموم و خصوص مطلق می‌داند. دیدگاه جانبی مربوط به آیه‌الله مصباح است که آن را بر پایه بیان علامه طباطبائی طرح کرده است. در این جا به بررسی و تحلیل این چهار دیدگاه و استدلال‌های آن‌ها می‌پردازیم.

یکم: یکسان‌انگاری «رسول» و «نبی»

قرآن در نام‌آوری فردی یا جمعی پیامبران، ره‌یافتی برای جدا انگاری رسول و نبی به دست نمی‌دهد. جدول آتی که به نام‌آوری قرآن از پیامبران الهی با عنوان‌های رسول یا نبی پرداخته، حاکی از همین امر است. البته این نوع نام‌آوری، دلیلی بر نبودن تفاوت میان رسول و نبی نیست، بلکه تنها این رأی را به همراه دارد که نمی‌توان از آیات قرآن، تفاوت میان رسول و نبی را دریافت و برای آگاهی از این تفاوت می‌بایست به منبع دیگری مراجعه کرد:

نام پیامبر	نبی (سوره: آیه)	رسول (سوره: آیه)
موسی	مریم: ۵۱	ذاریات: ۳۸؛ اعراف: ۱۰۴؛ دخان: ۱۷، ۱۸؛ شعراء: ۱۶، ۲۷؛ مریم: ۵۱؛ هود: ۹۶؛ ابراهیم: ۵؛ مؤمنون: ۲۳، ۴۵؛ زخرف: ۴۶؛ غافر: ۲۳؛ صف: ۵؛ مزمل: ۱۵؛ طه: ۴۷
نوح	انعام: ۸۴؛ نساء: ۱۶۳	شعراء: ۱۰۷؛ اعراف: ۵۹، ۶۱، ۶۷؛ عنکبوت: ۱۴؛ حدید: ۲۶؛ نوح: ۱
لوط	انعام: ۸۶	شعراء: ۱۶۲؛ الحاقه: ۱۰
محمد	اعراف: ۱۵۷، ۱۵۸؛ مائده، ۸۱؛ آل عمران، ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۷۰؛ توبه، ۶۱، ۶۳، ۷۳، ۱۱۳، ۱۱۷؛ احزاب: ۱، ۶، ۱۳، ۲۸، ۳۰، ۳۲، ۳۸، ۴۵، ۵۰، ۵۳، ۵۶؛ حجرات: ۲؛ ممتحنه: ۱۲؛ طلاق: ۱؛ تحریم: ۱، ۳، ۸، ۹	بقره: ۱۵۱، ۲۷۹؛ آل عمران: ۸۱، ۱۰۱، ۱۴۴، ۱۶۴-نساء: ۱۳، ۱۴، ۶۴، ۷۹، ۸۰، ۸۰، ۱۰۰، ۱۳۶، ۱۷۹؛ مائده: ۱۵، ۱۹، ۳۳، ۵۵، ۵۶، ۹۲؛ اعراف: ۱۵۷، ۱۵۸؛ انفال: ۱، ۱۳، ۲۰، ۴۶؛ توبه: ۱، ۳، ۷، ۱۶، ۲۴، ۲۶، ۲۹، ۳۳، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۷۱، ۷۴، ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۸۶، ۹۰، ۹۱، ۹۴، ۹۷، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۲۰، ۱۲۸؛ مؤمنون: ۶۹؛ نور: ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳؛ زخرف: ۲۹؛ دخان: ۱۳؛ بینه: ۲؛ احزاب: ۱۲، ۲۱، ۲۲، ۲۹، ۳۱، ۳۳، ۳۶، ۴۰، ۵۳، ۵۷، ۷۱؛ فتح: ۹، ۱۳، ۱۷، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹؛ حجرات: ۱، ۳، ۷، ۱۴، ۱۵؛ منافقون: ۱، ۵، ۷، ۸؛ فرقان: ۴۱؛ جمعه: ۲؛ حدید، ۷؛ مجادله: ۴، ۵، ۱۳، ۲۰، ۲۲؛ حشر: ۴، ۶، ۷، ۸؛ صف: ۹، ۱۱؛ تغابن: ۸؛ طلاق: ۱۱؛ تغابن: ۱۲؛ جن: ۲۳؛ مزمل: ۱۵؛ بقره: ۱۰۸

عیسی	مریم: ۳۰؛ انعام: ۸۵؛ نساء: ۱۶۳	آل عمران: ۴۹؛ نساء: ۱۵۷، ۱۷۱ - مائده: ۷۵؛ صف: ۶
ابراهیم	مریم: ۴۱؛ انعام: ۸۳؛ نساء: ۱۶۳	حدید: ۲۶
هارون	مریم: ۵۳؛ انعام: ۸۴؛ نساء: ۱۶۳	شعراء: ۱۶، مؤمنون: ۴۵؛ طه: ۴۷
اسماعیل	مریم: ۵۴؛ انعام: ۸۶؛ نساء: ۱۶۳	مریم: ۵۴
الیاس	انعام: ۸۵	صافات: ۱۲۴
اسحاق	مریم: ۴۹؛ عنکبوت: ۲۷؛ انعام: ۸۴؛ نساء: ۱۶۳؛ صافات: ۱۱۲	
یعقوب	مریم: ۴۹؛ عنکبوت: ۲۷؛ انعام: ۸۴؛ نساء: ۱۶۳	
ادریس	مریم: ۵۶	
داود	اسراء: ۵۵؛ انعام: ۸۴	
سلیمان	انعام: ۸۴؛ نساء: ۱۶۳	
ایوب	انعام: ۸۴؛ نساء: ۱۶۳	
یوسف	انعام: ۸۴	
زکریا	انعام: ۸۵	
یحیی	انعام: ۸۵؛ آل عمران: ۳۹	
یسع	انعام: ۸۶	
یونس	انعام: ۸۶؛ نساء: ۱۶۳	صافات: ۱۳۹
اسباط	نساء: ۱۶۳	
یحیی	آل عمران: ۳۹	
هود		اعراف: ۶۷؛ شعراء: ۱۲۵
صالح		شعراء: ۱۴۳؛ شمس، ۱۳
شعیب		شعراء: ۱۷۸؛ نمل: ۴۵
سایر یا گروهی بدون ذکر مصداق	بقره: ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸؛ آل عمران: ۱۴۶؛ انعام، ۱۱۲؛ اعراف: ۹۴؛ حج: ۵۲؛ فرقان: ۳۱؛ زخرف، ۶، ۷؛ مریم: ۴۹	بقره: ۸۷، ۱۰۱، ۱۲۹؛ آل عمران: ۱۸۳؛ مائده: ۷۰؛ نساء: ۶۴؛ یونس: ۴۷؛ رعد: ۳۸؛ ابراهیم، ۴؛ حجر: ۱۱؛ نحل: ۳۶، ۱۱۳؛ انبیاء: ۲۵؛ حج: ۵۲؛ یس: ۳۰؛ زاریات، ۵۲؛ جن، ۲۷؛ مؤمنون: ۴۴؛ اسراء: ۱۵، ۹۵؛ طه: ۱۳۴؛ مؤمنون: ۳۲؛ قصص: ۴۷، ۵۹؛ غافر: ۳۴، ۷۸

در هم آمیختن دو خطاب «رسول» و «نبی» توسط قرآن، سبب شده برخی عالمان علوم قرآنی بگویند هر رسولی نبی و هر نبی‌ای رسول است (نک: میبدی، ۱۳۷۱، ۶: ۳۸۶). بر همین اساس، معتزله قائل به هم‌سانی رسول و نبی در مصداق بودند. قاضی عبدالجبار عنوانی با نام «فی بیان الفرق بین النبى و غيره فيما يجب أن يختص به من صفاته و أحواله و أفعاله» می‌آورد. آن‌گاه وقتی می‌خواهد به تفاوت میان نبی و دیگران بپردازد، به جای واژه «نبی» از «رسول» استفاده می‌کند و می‌گوید: «قد بیننا من قبل الفرق بین المعجز و غيره، و أن من حق الرسول أن یبین به من کل من لیس برسول، و دللنا علی ذلك بما أغنی. و سنذكر الآن جملة مما يجب اختصاص الرسول به. فمن حقّه أن یكون منزّها عما یقتضی خروجه من ولایة الله تعالی إلى عداوته، قبل النبوة و بعدها» (قاضی عبدالجبار، بی تا، ۱۵: ۲۷۹). این گویش جای‌گزین‌سازی دو واژه «رسول» و «نبی» حاکی از این است که معتزله بر اساس روش نام‌آوری قرآن، به هم‌سانی رسول و نبی معتقدند.

از فرآء، ادیب قرن دوم، سخنی مشابه در دست است که نشان می‌دهد به دلیل همین هم‌سان‌نگاری، تا آن زمان در گویش برخی علمای علوم قرآن، تفاوتی میان رسول و نبی وجود نداشته است. وی می‌نویسد: «و قوله: "الله یصطفي من الملئكة رسلاً" أصطفي جبریل و میکائیل و ملک الموت و أشباههم و یصطفي من الناس من الانبیاء» (فرآء، بی تا، ۲: ۲۳۰). کاربرد جانشین‌انگاران و واژگان «رسلاً» و «الانبیاء»، حاکی از آن است که تا قرن دوم میان نام‌آوری رسول و نبی، تفاوت قائل نمی‌شدند.

شیخ طوسی مفسر قرن پنجم هجری، در تفسیر آیه ۵۲ سوره حج می‌گوید: «آیه دلالت دارد بر این که هر رسولی نبی است. و این که فرمود: «مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ» به خاطر اختلاف در فایده معنای دو واژه است، زیرا رسول کسی است که خداوند او را ارسال کرده است و نبی کسی است که دارای منزلت رفیع است و از خداوند متعال خبر می‌دهد» (طوسی، بی تا، ۷: ۳۳۱). این دیدگاه، حاکی از یکی شمردن رسول و نبی در مصداق و قائل شدن به اختلاف در معنای واژگان است.

طبرسی که از طوسی تأثیر پذیرفته، همین معنا را مورد تأکید قرار داده و آرای دیگر از جمله رأی جاحظ را که معتقد است: رسول دارای شریعت است و احکام وضع می‌کند، اما نبی دارای شریعت نیست و مبلّغ شریعت و احکام یک رسول است، نادرست می‌داند و بر رأی خودش، یعنی هم‌سان‌نگاری رسول و نبی تأکید می‌کند؛ و دلیل درستی آن را این می‌داند که خداوند، پیامبر اسلام ﷺ را هم رسول خطاب کرده و هم نبی (طبرسی، ۱۴۱۴ق، ۷: ۱۴۴).

نحاس از قولی گزارش کرده که می‌گوید: نمی‌توان به کسی نبی گفت، مگر این‌که فرستاده‌شده و رسول باشد (نحاس، ۱۴۲۱ق، ۳: ۷۳). قرطبی نیز همین معنا را تکرار کرده و تأکید می‌کند که نبی کسی است که از خدا خبر می‌دهد و معنای خبر دادن از خداوند همان رسالت است (قرطبی، ۱۳۶۴، ۱۳: ۸۰). آلوسی که دیدگاه خود را بر پایه هم‌سان‌انگاری بنا کرده می‌گوید: «نبی کسی است که از ذات و صفات حق تعالی و دیگر مسائلی که برای عقول بشری مستقلاً قابل دریافت نیست، خبر می‌دهد و رسول کسی است که مأموریت اصلاح نوع بشر را بر دوش دارد؛ لذا نبوت مربوط به جنبه خبردهی پیامبر از خداوند است و رسالت مربوط به جنبه بعثت و ارسال آن‌ها به سوی بشر است؛ هرچند دومی اخص از اولی است (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ۳: ۲۴۳).

ملاحظه می‌شود که تفاوت‌گذاری گروه‌های کلامی مانند معتزله و مفسرانی مانند: میبیدی، آلوسی، قرطبی، طوسی و طبرسی، تنها بر پایه معنای لغوی این دو واژه استوار است؛ به این معنا که مصداق رسول و نبی را واحد می‌دانند، لکن هر پیامبری از آن جهت که ارتباط و حیانی دارد، نبی است و از آن جهت که آورنده پیام وحی به سوی مردم است، رسول نامیده می‌شود. پایه دیدگاه این گروه، روش قرآن در نام‌آوری رسولان و انبیاست.

آیه‌الله سبحانی با بررسی آیات قرآن به دیدگاهی مشابه و نزدیک به این گروه دست یافته است. وی می‌گوید: از بیان قرآن، مانند آیه ۵۲ سوره حج که «نبی» را به «رسول» عطف کرده، به این نتیجه می‌رسیم که میان این دو اصطلاح، تفاوت‌هایی وجود دارد و این‌ها دو طایفه بوده‌اند: طایفه انبیا و طایفه رسولان. به همین لحاظ نمی‌توانیم به مترادف معنایی این دو واژه حکم کنیم. از سوی دیگر، احتمال این‌که مصداق رسول غیر از مصداق نبی باشد از آیات قرآن دریافت نمی‌شود، چراکه هر دو وصف نبوت و رسالت را به گونه‌ای به کار گرفته که گویا وصف یک انسان است. ایشان نتیجه می‌گیرد که این دو لفظ در مفهوم مغایرند، اما در مصداق و انطباق خارجی گاهی مساوی‌اند؛ به این معنا که نبی همان رسول است؛ یعنی مسئولیت ابلاغ و ارشاد بر دوش دارد؛ هم‌چنان‌که هر رسولی نبی‌ای است که به او وحی شده است. ایشان یادآوری می‌کند که اکثریت انبیا در همان زمان نزول وحی، مأمور رسالت و ابلاغ هم می‌شوند؛ هرچند حالت‌های نادری از نبوت خاصه یافت می‌شود که شخص به نبوت می‌رسد، اما مأمور رسالت نمی‌شود. ایشان تأکید می‌کند که نسبت میان مفهوم نبی و رسول، نسبت خاص است؛ به این معنا که اغلب انبیا رسول هستند، اما به ندرت و شاذ نبی رسول نیست (سبحانی، ۱۳۸۳: ۱۶۴).

بررسی و تحلیل این قول

هرچند صاحبان این قول پایه استدلال خود را قرآن گرفته‌اند، اما این قول نمی‌تواند درست باشد، زیرا گویش قرآن در آیه ۵۲ سوره حج که این دو مفهوم را به یکدیگر عطف کرده، حاکی از مغایرت میان آن‌هاست. علامه طباطبائی بر اساس همین معیار می‌نویسد: «و في الآية دلالة واضحة على اختلاف معنى النبوة و الرسالة» (طباطبائی، ۱۳۶۳، ۱۴: ۳۹۱). زمخشری همین استدلال را پایه دیدگاه خود قرار می‌دهد و به مغایرت میان رسول و نبی حکم می‌کند (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ۳: ۱۶۴). آیه‌الله مصباح رأی علامه طباطبائی را منطقی می‌داند و استدلال می‌کند که آوردن دو واژه کاملاً مترادف در یک جمله، خلاف حکمت است و نتیجه می‌گیرد که این دو واژه به یک معنا نیستند (مصباح‌یزدی، ۱۳۹۳: ۵۰).

ربانی‌گلیپایگانی در تحلیل این قول، معنای عام رسول را با معنای خاص نبی مساوی می‌داند، ولی معنای خاص رسول را با معنای نبی یکسان نمی‌داند. وی می‌نویسد: «واژه رسول دو کاربرد دارد که یکی به معنای عام است و دیگری به معنای خاص. کاربرد عام رسول از نظر مصداق با کاربرد خاص نبی برابر و یکسان است و بیان‌گر شأن پیام‌رسانی انبیای الهی است، چنان‌که نبوت بیان‌گر شأن دریافت‌های پیام الهی می‌باشد. و کاربرد خاص رسول به عده‌ای از پیامبران الهی اختصاص دارد که فرشته وحی به هنگام رساندن پیام الهی به آنان، به صورت بشری تمثیل یافته و آنان تمثیل بشری فرشته وحی را در بیداری می‌دیدند و با او گفت‌وگو می‌کردند؛ با همین توجیه است که می‌بینیم در برخی روایات، تعداد رسولان ۳۱۳ نفر گفته شده است» (ربانی‌گلیپایگانی، ۱۳۹۱: ۱۱۲).

دوم: مصداق‌یابی این دو مفهوم در روایات ائمه علیهم‌السلام

در محاورات اصحاب ائمه علیهم‌السلام، اسنادی یافت می‌شود که حاکی از دغدغه دیرپای مسلمانان در تفاوت‌گذاری میان رسول و نبی است. محمد بن حسن بن فروخ (متوفای ۲۹۰ق.) تحت عنوان «ما الفرق بین الانبیاء والرسل و الائمة»، دوازده روایت در این باب می‌آورد که هشت روایت به امام باقر علیه‌السلام، دو روایت به امام صادق علیه‌السلام، یک روایت به امام باقر و امام صادق علیهما السلام و یک روایت به امام رضا علیه‌السلام می‌رسد. راوی نخستین امام باقر علیه‌السلام و یکی از روایت‌های امام صادق علیه‌السلام، «زراره» است؛ و راوی یکی از روایت‌های اختصاصی امام صادق علیه‌السلام و روایت مشترک امام صادق و امام باقر علیهما السلام «برید العجلی» است. این نشان می‌دهد، زراره یک بار از امام باقر علیه‌السلام پرسیده و یک بار از امام صادق علیه‌السلام؛ در نتیجه روایت‌های نقل‌شده با راویان متفاوت، همگی به نقل زراره

برمی‌گردد. بسا که برید هم از زراره شنیده و به واسطه زراره نقل کرده باشد. و راوی روایت امام رضا علیه السلام «عباس المعروفی» است.

فروخی روایت ذیل را با سه واسطه از زراره نقل می‌کند: «حدثنا أحمد بن محمد عن الحسن بن محبوب عن الأحول قال سمعت زرارة يسأل أبا جعفر عليه السلام قال: أخبرني عن الرسول و النبي و المحدث فقال أبو جعفر عليه السلام الرسول الذي يأتيه جبرئيل قبلا فيراه و يكلمه فهذا الرسول و أما النبي فإنه يرى في منامه على نحو ما رأى إبراهيم و نحوه ما كان رأى رسول الله صلى الله عليه و آله من أسباب النبوة قبل الوحي حتى أتاه جبرئيل من عند الله بالرسالة كان محمداً صلى الله عليه و آله حين جمع له النبوة و جاءت الرسالة من عند الله يجيئه بها جبرئيل و يكلمه بها قبلاً و من الانبياء من جمع له النبوة و يرى في منامه يأتيه الروح فيكلمه و يحدثه من غير أن يكون رآه في اليقظة و أما المحدث فهو الذي يحدث فيسمع و لا يعاين و لا يرى في منامه» (صقار، ۱۴۰۴ق: ۳۷۱).

روایت صحیح است، چراکه همه راویان این روایت ثقة هستند. علمای شیعه چند نفر را، از جمله احمد بن محمد و حسن بن محبوب که در سند این روایت جای دارند، توثیق کرده‌اند و روایت آن‌ها را صحیح دانسته‌اند و آن‌ها را به فقه و علم می‌شناسند (خویی، ۱۴۱۰ق: ۶۳). احول را هم ثقة می‌دانند (حلی، ۱۴۱۱ق: ۱۲۷). رجالیون، زراره را از اصحاب اجماع به شمارش آورده‌اند که روایت او حمل به صحت است؛ هم‌چنان که برخی احمد بن محمد و حسن بن محبوب را هم جزء اصحاب اجماع شمرده‌اند (غفاری، ۱۳۶۹: ۱۱۰؛ خویی، ۱۴۱۰ق: ۱: ۶۳). وی روایتی با همین مضمون را از احمد بن حسن نقل می‌کند که سلسله سند آن هم به زراره می‌رسد که از امام صادق علیه السلام درباره تفاوت رسول و نبی پرسیده است و ایشان پاسخی مشابه پاسخ امام باقر علیه السلام داده‌اند (صقار، ۱۴۰۴ق: ۳۷۱). این روایت نیز صحیح‌السند است، چراکه ابراهیم بن هاشم از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده و گفته‌اند حدیث کوفیان را به قم نشر داد (خویی، ۱۴۱۰ق: ۱: ۳۱۶). هرچند ابن‌بکیر را فطحی‌المذهب دانسته‌اند، روایات او قابل اعتماد است و او را در نقل روایت ثقة دانسته‌اند (طوسی، بی‌تا: ۳۰۴) و کشی درباره او و درباره حسن بن علی بن فضال از قول فطحیه آورده است که می‌گوید: «هو من فقهاء اصحابنا» و آن‌ها را از اجلة العلماء دانسته است (کشی، ۱۳۴۸: ۳۴۵). احمد بن حسن، روایت مشابهی را از ابراهیم بن هاشم نقل می‌کند که سند به عباس بن معروف می‌رسد که از امام رضا علیه السلام درباره تفاوت رسول و نبی می‌پرسد و ایشان فرق رسول و نبی را همان‌گونه بیان می‌کند که امام باقر و امام صادق علیه السلام معرفی کرده‌اند (صقار، ۱۴۰۴ق: ۳۷۱). این روایت صحیح است. ابراهیم بن هاشم از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده که حدیث کوفیان را به قم نشر می‌داد (خویی، ۱۴۱۰ق: ۱: ۳۱۶). اسماعیل بن

مهران را ثقه و قابل اعتماد دانسته‌اند. ابن داود درباره او می‌نویسد: «ثقه و الاقوی الاعتماد علیه» (ابن داود، ۱۳۸۳ق: ۵۹). نجاشی و کشی هم او را ثقه و معتمد علیه معرفی کرده اند (نجاشی، ۱۴۰۷ق، ۲۷؛ کشی، ۱۳۴۸: ۲۸).

کلینی نیز که مجموعه حدیثی خود را در اواخر قرن سوم گردآوری کرده، بابی با عنوان «ما الفرق بین الرسل و النبي و المحدث» آورده است. کلینی روایات مشابهی از ائمه علیهم السلام روایت کرده است. در روایتی به نقل از گروهی از راویان شیعی روایتی می‌آورد که به زراره ختم می‌شود که از امام باقر علیه السلام درباره فرق میان رسول و نبی پرسیده است: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَضْرٍ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا مَا الرُّسُولُ وَ مَا النَّبِيُّ قَالَ النَّبِيُّ الَّذِي يَرَى فِي مَنَامِهِ وَ يَسْمَعُ الصَّوْتُ وَ لَا يُعَايِنُ الْمَلَكُ وَ الرُّسُولُ الَّذِي يَسْمَعُ الصَّوْتُ وَ يَرَى فِي الْمَنَامِ وَ يُعَايِنُ الْمَلَكُ قُلْتُ الْإِمَامُ مَا مَثَلُهُ قَالَ يَسْمَعُ الصَّوْتُ وَ لَا يَرَى وَ لَا يُعَايِنُ الْمَلَكُ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لَا نَبِيٍّ وَ لَا مُحَدَّثٍ» (کلینی، ۱۳۸۸، ۱: ۱۷۷).

این روایت صحیح است. به اجماع علمای شیعه، روایات احمد بن محمد بن محمد صحیح است (خویی، ۱۴۱۰ق، ۱: ۶۳). ثعلبه بن میمون از سوی کشی و علامه حلی فقیه، قاری، زاهد و کثیرالعمل معرفی شده (کشی، ۱۳۴۸: ۴۱۲؛ حلی، ۱۴۱۱ق: ۳۰) و زراره از اصحاب اجماع است (غفاری، ۱۳۶۹: ۱۱۰).

این روایات پایه و اساس بسیاری از اقوال و اندیشه‌های عالمان شیعه و سنی قرار گرفته است. ثعلبی، مفسر سنی قرن پنجم، دیدگاهی مبتنی بر این‌گونه روایات دارد که نشان می‌دهد خاستگاه اندیشه رایج در میان متقدمان در این مسأله، بیان ائمه علیهم السلام است. وی می‌نویسد: «رسول کسی است که جبرئیل در عیان و به طور شفاهی برای او وحی می‌آورد، اما نبی کسی است که نبوتش از طریق الهام و یا خواب است» (ثعلبی، ۱۴۲۲ق، ۷: ۲۹).

سورآبادی، دیگر مفسر قرن پنجم یادآوری می‌کند که رسول صاحب معجزه است، اما نبی ممکن است معجزه نداشته باشد و هاتفی او را آواز دهد یا در خواب به او بنمایاند و یا رسولی به او خبر دهد که نبی شده است؛ از این رو ممکن است شخصی نبی باشد، اما رسول نباشد؛ اما کسی رسول نمی‌شود، مگر این‌که نبی هم هست (سورآبادی، ۱۳۸۰، ۳: ۱۶۱۵).

ابن خلدون که در حیطة معاشناسی واژگان کلیدی قرآن، روشی محققانه در پیش گرفته است، دیدگاهش با این قول هم‌سوئی دارد. وی می‌نویسد: گاه می‌شود که پیامبر بانگی رعدآسا می‌شنود. این بانگ همچون رمزی است که از آن مفهوم آنچه به وی القا شده استنباط می‌کند

و چون تمام شد، مطلب وحی شده رامی فهمد. و نوع دیگر این است که فرشته به صورت انسانی تمثیل می یابد و با او سخن می گوید و پیامبر آنچه را که فرشته به او القا می کند، درک کرده و حفظ می کند. وی حالت نخستین را به پیامبران نامرسل، و حالت دوم را مقام و منزلت پیامبران مرسل می داند. از نظر او معنای حدیث پیامبر اسلام ﷺ در پاسخ حارث بن هشام همین است که وقتی از ایشان درباره چگونگی وحی سؤال کرد، فرمود: «احیاناً یأتیني مثل صلصلة الجرس و هو اشدّه عليّ فينضم عنيّ و قد وعيتُ ما قال و احياناً يتمثل لي الملك فيكلمني فأعي ما يقول.» وی می گوید: از این رو، حالت نخستین که تنها قوه شنیداری فعال است، سخت تر است و مربوط به اوایل پیامبری ایشان است که شروع خارج شدن از قوه به فعل است؛ لذا قدری دشوار است. اما بعدها که وحی تکرار می شود و ایشان به مقام رسالت می رسند، ارتباط شنیداری و دیداری می شود و فرشته وحی به صورت رو در رو با او سخن می گوید؛ در نتیجه دریافت وحی برای پیامبر آسان می شود (ابن خلدون، ۱۴۰۸ق: ۹۸).

از این منظر، پیامبر اسلام ﷺ در آغاز، به مقام نبوت نایل آمده و سپس به مقام رسالت رسید؛ لذا از آن زمان به بعد، فرشته را به عیان و رو در رو مشاهده می کرد و با او سخن می گفت. فخر رازی، مفسر سنی قرن ششم، در گویشی هم سو با این قول می گوید: «رسول کسی است که برانگیخته شده و فرشته بر او ظاهر می شود و به او فرمان می دهد که مردم را به دین خدا فراخواند، اما نبی کسی است که فرشته را در خواب می بیند و یا به او الهام می شود که پیامبر شده یا رسولی به او خبر می دهد که مبعوث شده است» (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ۲۳: ۲۳۵).

فیض کاشانی به استناد روایات اهل بیت علیهم السلام یادآوری می کند که فرشته بر رسول ظاهر می شود و با او سخن می گوید، اما نبی فرشته را در خواب می بیند. وی تأکید می کند که چه بسا رسالت و نبوت در یک نفر جمع شود. وی یادآور می شود محدثان که منظور، ائمه علیهم السلام هستند، فقط صدای فرشته را می شنوند و او را در خواب یا در ظاهر نمی بینند (فیض کاشانی، ۱۴۱۸ق، ۲: ۸۱۲). مستند بیان اخیر وی، روایت امام باقر و امام صادق علیهم السلام است که به راوی فرمودند: «کان عليّ محدثاً.» راوی می گوید: من از ایشان پرسیدم: «من یحدثه؟» کیست که تحدیث می کند و اخبار را به او می رساند؟ حضرت فرمودند: «ملکٌ یحدثه»؛ فرشته ای به او تحدیث می کند و اخبار عالم و آدم را به او می گوید (شریف لاهیجی، ۱۳۷۳، ۳: ۲۰۰).

امام صادق علیه السلام، انبیا و رسولان را به چهار طبقه تقسیم کرده است: طبقه اول نبی ای که فقط در نفسش خبردار شود و نبی نفس خویش است. طبقه دوم کسی است که فرشته را در خواب

می‌بیند و صدای او را می‌شنود، اما در بیداری فرشته را مشاهده نمی‌کند؛ و این نبی‌ای است که بر دیگران مبعوث نشده و بر او امامی است؛ مثل لوط که ابراهیم بر او امام بود. طبقه سوم آن کسی است که در خواب ملک را می‌بیند و صدای او را می‌شنود و ملک را به عیان می‌بیند و او بر طایفه‌ای، کم یا زیاد، رسول است. مانند یونس که خداوند درباره‌اش می‌فرماید: «وَأَرْسَلْنَا إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ». مقصود از «یزیدون» سی هزار نفرند؛ یعنی چنین کسی بر جماعتی رسول است. طبقه چهارم پیامبری است که در خواب ملک را می‌بیند و صدای او را می‌شنود و در بیداری هم او را به عیان می‌بیند و چنین کسی، امام دیگران است؛ یعنی پیشوای تمام خلق است؛ مانند پیامبران اولوالعزم (کلینی، ۱۳۸۸، ۱: ۱۷۵).

بنابراین پیامبران اولوالعزم، هم نبی بودند و هم رسول؛ لذا قرآن، پیامبر خاتم را گاهی به نبی و دفعه‌ای به رسول ستوده است (بانوی اصفهانی، ۱۳۶۱، ۸: ۳۷۱). علامه طباطبائی منطبق بر همین روایات، دیدگاه خود درباره تفاوت رسول و نبی را بیان می‌کند و سایر دیدگاه‌ها در این باره را نادرست می‌داند و به رد آن‌ها می‌پردازد (طباطبائی، ۱۳۶۳، ۱۴: ۵۸۱). از نظر گنابادی، نبی در مقام نبوت از جانب خدا آگاه و آگاه‌کننده است. صدای فرشته را در خواب و بیداری می‌شنود و او را در خواب می‌بیند، اما در بیداری نمی‌بیند، اما رسول در مقام رسالت از طرف خدا به سوی خلق فرستاده می‌شود و در حال بیداری و خواب، فرشته را مشاهده می‌کند (گنابادی، ۱۴۰۸، ق، ۳: ۸۱).

این پایه‌گذاری در مصداق‌یابی «رسول» و «نبی» سبب شده متقدمان، تعداد انبیا را بیشتر از رسولان بدانند و بگویند: «الرسول أخص من النبي و کثیر من الانبیا لم یرسلوا و کل رسول نبی» (نک: ابن عطیه، ۱۴۲۲، ق، ۴: ۱۲۹؛ طوسی، بی‌تا، ۷: ۳۳۱؛ طبرسی، ۱۴۱۴، ق، ۷: ۱۴۶). چنان‌که ملاحظه می‌شود، همه این اقوال یا برگرفته از روایات ائمه علیهم‌السلام است و یا با آن هم‌سوئی دارد. این قول با روایتی که از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رسیده و از زاویه دیگری به مسأله نگاه کرده است، هم‌خوانی دارد. در روایت صحیح آمده که ابوذر غفاری از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درباره تعداد انبیا سؤال کرد. ایشان در پاسخ فرمود: «مائة الف و اربعة و عشرون الفاً»؛ صدویست و چهار هزار. بعد از آن گفت: «فکم الرسول منهم؟» چند نفر از آن‌ها رسول بودند؟ فرمود: «ثلاثة مائة و ثلاث عشر جمّاً غفیراً»؛ سیصد و سیزده نفر از آن‌ها (کلینی، ۱۳۸۸، ۲: ۱۷).

این روایت حاکی از این است که تعدادی از انبیا به مقام رسالت نرسیده‌اند که با آنچه از ائمه علیهم‌السلام روایت شده هم‌خوانی دارد، زیرا بیان ائمه علیهم‌السلام حاکی از تعداد بیشتر انبیا نسبت به رسولان است. این گویش، پاسخ روشنی به سؤال کسانی است که می‌پرسند: چرا خداوند در

سوره احزاب پیامبر اسلام ﷺ را «خاتم النبیین» نامید و از «خاتم الرسل» بودن ایشان سخنی به میان نیاورد؟ وقتی ایشان را خاتم انبیا معرفی کرد، به یقین خاتم رسولان نیز خواهد بود، زیرا هر رسولی ابتدا باید نبی شود تا پس از آن به مرتبه رسالت نایل آید. دلیل این امر آن است که چون از سویی، پیامبر اسلام ﷺ هم دارای مقام نبوت است و هم دارای مقام رسالت (نک: حج: ۵۲)؛ و از سوی دیگر، بر اساس آنچه از روایات معصومان علیهم السلام آوردیم، مقام رسالت بعد از مقام نبوت است و هر کس رسول باشد، علاوه بر این که فرشته را در بیداری می بیند، او را در خواب هم مشاهده می کند و صدای او را هم می شنود. بنابراین چنین انسانی حتماً می بایست مقام نبوت را پشت سر گذاشته باشد، زیرا فرشته را در خواب مشاهده می کند و صدایش را هم می شنود. این در حالی است که ممکن است کسی به مقام نبوت برسد، اما به مقام رسالت دست نیابد؛ از این رو قرآن کریم، پیامبر اسلام ﷺ را «خاتم النبیین» که مصداق های آن از تعدد بیشتری برخوردار است، معرفی کرده تا به طور طبیعی «خاتم المرسلین» هم باشد.

سوم: قول مشهور و طرفداران آن

بنا بر قولی که در میان علمای علوم قرآنی و مفسران از شهرت برخوردار است: نبی کسی است که فقط به نبوت مبعوث شده و دارای معجزه، کتاب و شریعت مستقل نیست، بلکه مبلغ آیین و شریعت رسولی است که پیش از او مبعوث شده و یا هم عصر با اوست؛ اما رسول کسی است که دارای معجزه، کتاب و شریعت مخصوص به خود است و مردم را به آیین و شریعتی که خود بر آن مبعوث شده فرا می خواند. بنابراین هر رسولی نبی هم هست، اما هر نبی ای رسول نیست و ارتباط میان آن ها عموم و خصوص مطلق است (نک: زمخشری، ۱۴۰۷ق، ۳: ۱۶۴؛ سورآبادی، ۱۳۸۰، ۳: ۱۶۱۴؛ ملافتح الله کاشانی، ۱۳۳۶، ۶: ۱۶۷؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ۹: ۱۶۵). بر اساس این قول، کسانی که از جانب خدا مبعوث شده اند، اما مأموریت تبلیغ نداشته اند، نبی به شمار می آیند و رسول نیستند (ربانی گلپایگانی، ۱۳۹۱: ۱۰۲).

ابن عربی که از جمله طرفداران این قول است، می گوید: «نبی پس از این که در مقام ولایت به فناء فی الله رسید، با وجود موهبتی اش به مقام استقامت برمی گردد، در حالی که عارف به حق شده، به دستور حق از او و از ذات و صفات و افعال و احکام او خبر می دهد و مردم را به شریعت رسولی فرا می خواند که پیش از او برانگیخته شده، زیرا خودش شریعت و حکم جدید ندارد؛ اما رسول کسی است که شریعت و حکم وضع می کند. پس نبی، بین ولی و رسول قرار دارد» (ابن عربی، ۱۴۲۲ق، ۲: ۶۰).

ملافتح‌الله کاشانی بر این قول تأکید می‌کند و می‌نویسد: «رسول صاحب شریعت است و نبی تابع وی در آن شریعت؛ مانند لوط علیه السلام که به شریعت ابراهیم علیه السلام دعوت می‌کرد و هم‌چنین است یوشع علیه السلام و شمعون علیه السلام که به شریعت موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام دعوت می‌کردند». مبنای این تفاوت‌گذاری، وجود کتاب و شریعت جدید برای رسول است؛ لکن برخی گفته‌اند: رسول کسی است که دارای معجزه و کتاب است و شریعت پیش از خود را نسخ کرده و نبی کسی است که این مختصات در او جمع نباشد (کاشانی، ۱۳۳۶، ۶: ۱۶۷).

تحلیل این قول

گویا نخستین کاربرد این‌گونه جدا انگاری به قرن سوم برمی‌گردد. طبرسی این قول را به جاحظ (متوفای ۲۵۵ق.) نسبت می‌دهد و آن را رد می‌کند. وی می‌نویسد: «و قیل إنّ الرسول هو المبتدئ بوضع الشرائع و الأحکام و النبی الّذی یحفظ شریعة غیره عن الجاحظ» (طبرسی، ۱۴۱۴ق، ۷: ۱۴۶). از این رو می‌توان گفت، قول مشهور از قرن سوم هجری به متون تفسیری متقدمان وارد شده (نک: زمخشری، ۱۴۰۷ق، ۳: ۱۶۴). در بررسی اقوال عالمان دین، مواردی یافت می‌شود که با تحلیل جایگاه و مقام نبوت و رسالت، به مقایسه این دو مقام پرداخته‌اند و در نتیجه قول راه‌یافته به دستگاه زبانی متقدمان، مورد اقبال و پذیرش متأخران واقع شده است (نک: عسکری، ۱۳۸۸، ۱: ۲۲۵). فیض کاشانی با هدف چنین مقایسه‌ای می‌نویسد: «نبی کسی است که برای عمل کردن به او وحی می‌شود، اما رسول کسی است که برای عمل و ابلاغ به او وحی می‌شود. بنابراین هر نبی‌ای رسول است، اما هر رسولی نبی نیست... و هیچ رسولی نیست، مگر این‌که نبوتش مقدّم بر رسالت اوست. نبوت باطن رسالت است» (فیض کاشانی، ۱۳۸۳: ۱۹۷).

وی در مقایسه این دو مقام، به برتری مقام نبوت رأی می‌دهد و برای آن چند دلیل می‌آورد؛ از این رو می‌نویسد: «یک دلیل این است که باطن هر چیزی اشرف و اعظم از ظاهر آن است، زیرا ظاهر به باطن نیازمند است و باطن به ظاهر نیازی ندارد. دلیل دیگر این است که باطن به حقیقت نزدیک‌تر است تا ظاهر. دلیل بعدی این است که نبوت صادرشده از جانب خداست و مرتبط با خداوند است، لکن رسالت صادرشده از خداست، اما مرتبط با بندگان خداست. هم‌چنین رسالت متعلّق به مصلحت زمانی است، اما رسالت تعلّقی به زمان ندارد» (فیض کاشانی، ۱۳۸۳: ۱۹۸).

تحلیل فیض کاشانی قابل مناقشه است، زیرا در مقایسه مقام رسول و نبی، باید گفت که رسول همه مقامات نبی را دارد، لکن نبی همه مقامات رسول را ندارد. بنابراین، شخص رسول به

مقامی والاتر از نبی دست یافته است. البته چنانچه ایشان تنها به مقایسهٔ مقام نبوت و رسالت بدون در نظر گرفتن شخص نبی و رسول بپردازند، ممکن است بتوان گفت که رسول، دارای دو مقام است؛ یکی مقام نبوت و دیگر مقام رسالت. و مقام نبوت او از جایگاه والاتری نسبت به مقام رسالت او برخوردار است.

آیه‌الله سبحانی، بی آن که به مقایسهٔ این دو مقام بپردازد، به گونه‌ای تحلیل می‌کند که گویا مقام نبوت رسولان الهی برتر از مقام رسالت آنان است. ایشان در تحلیل گویش قرآن دربارهٔ «خاتم‌النبین» بودن پیامبر اسلام ﷺ یادآوری می‌کند که نبوت، اساس و پایهٔ رسالت از جانب خداوند است؛ به همین لحاظ ختم نبوت مستلزم ختم رسالت است، زیرا وقتی که مقام اتصال به وحی و تلقی رسالت و اوامر قطع شد، در این صورت به یقین موضوع رسالت نیز قطع خواهد شد (سبحانی، ۱۳۸۳: ۱۶۹).

حسن حنفی، نویسندهٔ معاصر که رویکردی سیاست‌گذارانه به مسأله دارد، مقام رسول را با مقام نبی مقایسه کرده و رسول را برتر از نبی می‌داند. وی معتقد است نبی تنها در محدودهٔ نظری و اعتقادی مسئولیت دارد و مأمور ایجاد نظام اجتماعی و یا شریعت نیست، اما رسول کسی است که تلاش می‌کند نظام برپا کند و شریعت را از مرحلهٔ تصور به مرحلهٔ تحقق برساند و آن را در شکل نظام اجتماعی ایجاد کند. لذا نبی تنها در فرایند ارتباط طولی با خداوند مسئولیت دارد، در حالی که رسول علاوه بر این ارتباط طولی، می‌بایست به ارتباط افقی با ناس بپردازد و رسالتی را که بر دوش گرفته، حمل کند و به مردم ابلاغ نموده و امانت رسالت را به انجام برساند. از این رو، رسول دارای چهار صفت صدق، امانت، تبلیغ و فطانت است (حسن حنفی، بی تا: ۲۶).

بنابراین می‌توان گفت، یکی از بسترهایی که به جدا انگاری نبی و رسول با معیار شریعت و تبلیغ منجر شده، همین رویکرد مقایسه‌ای مقام نبوت و رسالت بر اساس نوع ارتباط و مأموریت بعدی آنهاست.

موضوع دیگری که در تحلیل علت راه‌یابی معیار شریعت برای تفاوت‌گذاری قابل پی‌گیری است، تفاوت‌هایی است که هم در لسان ائمه علیهم‌السلام آمده بود و هم برخی دیگر از متقدمان به آن معتقد بودند که پیش از این آوردیم. بر این اساس، رسول کسی است که فرشته علاوه بر نوع ارتباطش با نبی، در شکل انسان برای او متمثل می‌شود و به صورت رو در رو با وی مکالمه و گفت‌وگومی‌کند. ممکن است از این گونه‌های ارتباط دریافته باشند که مأموریت نبی محدودتر است؛ به همین دلیل، فرشته تنها با او از طریق شنیداری و یا در خواب ارتباط برقرار می‌کند،

اما رسول از مأموریت و مسئولیتی برخوردار است که از حیطة مسئولیت نبی فراتر است و به همین دلیل با او از طریق دیداری هم ارتباط برقرار می‌کند. لذا ممکن است از این موضوع برداشت کرده باشند که رسول برای انجام مأموریت و برقراری ارتباط با مردم، به شریعت و کتاب نیازمند است؛ این در حالی است که نبی از چنین مسئولیتی برخوردار نیست.

هم‌چنین رسول الهی وقتی به میان مردم می‌آید و می‌خواهد به تبلیغ امانت الهی بپردازد، برای اثبات صدق ادعای نبوتش نیاز به ارائه معجزه دارد (حلی، ۱۴۰۷ق: ۳۵۴). این در حالی است که نبی به دلیل این‌که مأمور ابلاغ شریعت خودش نیست، نیازی به ارائه معجزه ندارد. همین امر سبب شده برخی به تفاوت میان نبوت و رسالت با معیار معجزه در کنار شریعت رأی دهند و در شهرت و مقبولیت این قول تأثیرگذار باشند. البته برخی متأخران با این قول مشهور مخالفت کرده و آن را فاقد مبنای نقلی و عقلی دانسته‌اند. علامه طباطبائی ابتدا قول مشهور را ذکر می‌کند که طبق آن رسول کسی است که دارای شریعت جدید باشد و نبی اعم از اوست؛ یعنی کسی است که شریعت سابق را تبلیغ می‌کند. سپس بر نادرستی آن تأکید می‌کند و می‌گوید: شرایع الهی بیش از پنج شریعت، یعنی شریعت نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد ﷺ نیست، با این‌که قرآن به رسالت تعداد بسیاری از انبیا تصریح کرده است (طباطبائی، ۱۳۶۳، ۱۴: ۵۵۳).

ربانی‌گلیپاگانی با چنین رویکردی تأکید می‌کند که از نظر عقلی، فلسفه بعثت پیامبران الهی، هدایت و راهنمایی بشر بوده است؛ و این هدف جز با رساندن آیات، معارف و احکام الهی به مردم تحقق نمی‌پذیرد. بنابراین، مبعوث کردن پیامبر برای هدایت و راهنمایی مردم و مأموریت نداشتن ابلاغ پیام‌های الهی به آنان، تناقض‌آلود است (نک: ربانی‌گلیپاگانی، ۱۳۹۱: ۱۰۲).

چهارم: تفاوت‌گذاری بر اساس اتمام حجت

مصباح‌یزدی بر پایه گفتار علامه طباطبائی، بر این باور است که رسول برتر از نبی است و تفاوت آن‌ها در این است که پس از آمدن رسولان الهی، حجت بر مردم تمام می‌شود، اما با آمدن نبی، حجت تمام نمی‌شود. اومی‌نویسد: «نبی و رسول، هر دو فرستاده خداوند و دارای پیامی از جانب اویند؛ با این تفاوت که رسول برتر از نبی است. در واقع نبی مأمور رساندن خبر غیب الهی به مردم است و امور لازم را برای سامان بخشیدن به زندگی دنیوی و اخروی مردم، شامل اصول و فروع دین به مردم ابلاغ می‌کند، اما رسول علاوه بر مقام نبوت، دارای یک رسالت ویژه، یعنی اتمام حجت است» (مصباح‌یزدی، ۱۳۹۳: ۵۵).

او قول خود را به این آیه مستند می‌کند: «وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (یونس: ۴۷). سپس نتیجه می‌گیرد که تنها با آمدن رسول، حجت بر مردم تمام می‌شود و خداوند حکم نهایی را دربارهٔ هلاکت قوم یا ابقای ایشان و برخورداری‌شان از نعمت صادر می‌کند. وی تأکید می‌کند که رسول، علاوه بر پیام‌آوری، خصیصهٔ اتمام حجت را نیز داراست. وی با امعان نظر به آیهٔ ۵۲ سورهٔ حج که رسول قبل از نبی آمده، تأکید می‌کند که رسول، اخص مصداقی از نبی است: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ»؛ لذا رسول را قبل از نبی آورده است (مصباح‌یزدی، ۱۳۹۳: ۵۶)، که همین رویکرد در آیات دیگری از قرآن هم مشهود است (اعراف: ۱۵۷؛ مریم: ۵۱ و ۵۴). او در ادامه می‌گوید: اشکالی بر این تقدم وارد نیست. منظور وی این است که ممکن است اشکال گرفته شود که در این جا خاص بر عام مقدم شده است که قبیح عقلایی است؛ لذا یادآوری می‌کند آنچه گفته می‌شود که ذکر عام بعد از خاص قبیح است، مضمول این گویش قرآنی نمی‌شود، زیرا در این جا تقدم رسول بر نبی، تقدم مصداقی اخص است بر اعم و تقدم مفهومی نیست (مصباح‌یزدی، ۱۳۹۳: ۵۶). در حقیقت، واژهٔ «رسول» در معنای مفهومی اخص از واژهٔ «نبی» نیست که بگوییم ذکر عام بعد از خاص شده است، بلکه نبی از نظر مصداق اعم از رسول است؛ چنان که برخی گفته‌اند کاربرد عام رسول از نظر مصداق با کاربرد خاص نبی برابر و یک‌سان است (ربانی‌گلپایگانی، ۱۳۹۱: ۱۱۲).

این نظریه برگرفته از دیدگاه علامه طباطبائی است که در تفسیر این آیه می‌گوید: «قضاء إلهي منحل إلى قضاءين. أحدهما أن لكل أمة من الأمم رسولا يحمل رسالة الله إليهم و يبلغها إياهم؛ و ثانيهما أنه إذا جاءهم و بلغهم رسالته فاختلّفوا من مصدق له و مكذب؛ فإن الله يقضي و يحكم بينهم بالقسط و العدل من غير أن يظلمهم. هذا ما يعطيه سياق الكلام من المعنى. و منه يظهر أن قوله: «فإذا جاء رسولهم» فيه إيجاز بالحذف و الإضمار و التقدير: فإذا جاء رسولهم إليهم و بلغ الرسالة فاختلّف قومه بالتكذيب و التصديق، و يدل على ذلك قوله: «قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ» فإن القضاء إنما يكون فيما اختلف فيه، و لذا كان السؤال عن القسط و عدم الظلم في القضاء في مورد العذاب» (طباطبائی، ۱۳۶۳، ۱۰: ۷۲).

این بیان علامه و نحوهٔ استدلال آیه‌الله مصباح که پایهٔ بحث خود را مبانی فکری علامه طباطبائی قرار داده، سبب شده کسانی این قول به عنوان یک نظریه را به علامه طباطبائی نسبت دهند (ربانی‌گلپایگانی، ۱۳۹۱: ۱۰۳).

بررسی این نظریه

در برابر این نظریه چند مانع وجود دارد:

۱. ربانی‌گلیپایگانی در مخالفت با این قول تأکید می‌کند که اتمام حجت الهی بر مردم به فرستادن گروهی از پیامبران که رسول نامیده شده‌اند، اختصاص ندارد، بلکه این مطلب ویژگی همه پیامبران الهی است که آیات قرآن گویای آن است که از عموم پیامبران، به عنوان رسولان الهی یاد کرده که با ارسال آنان، حجت الهی بر بشر تمام می‌شود (ربانی‌گلیپایگانی، ۱۳۹۱: ۱۰۵).

اشکال ربانی‌گلیپایگانی وارد است و با گویش قرآن هم‌خوانی دارد، چرا که قرآن، همان‌گونه که مسأله اتمام حجت را به رسولان نسبت می‌دهد، به انبیا هم نسبت می‌دهد. این نسبت را هم در دنیا و هم در آخرت مطرح می‌کند: «إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زُبُورًا * وَرُسُلًا قَدْ قَضَيْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ تَقْضُضْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا * رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا» (نساء: ۱۶۳-۱۶۵). عطف «رسول» به «النبیین»، عطف هم‌سان‌انگارانه و عطف مترادف به مترادف است؛ از این رو حجت بودن رسل، قابل توسعه است که حاکی از حجت بودن انبیا نیز می‌باشد. همین مسأله در جریان قیامت نیز رخ می‌دهد و آمدن نبی در معنای اتمام حجت و تمام شدن کار است: «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (زمر: ۶۹).

۲. مصباح‌یزدی برای اثبات قول خود از آیه: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (یونس: ۴۷) برداشت کرده است که رسول، علاوه بر پیام‌آوری، خصیصه اتمام حجت را نیز دارد؛ در نتیجه نبوت و رسالت، دو مقام جداگانه‌اند که هر یک از آن دو خصوصیتی دارد (مصباح‌یزدی، ۱۳۹۳: ۵۵). اما باید گفت، این که مقصود از رسول در آیه، عده‌ای از پیامبران الهی باشد دلالت ندارد، بلکه عبارت «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ»، برخلاف آن دلالت می‌کند، زیرا مفاد آن عمومیت رسالت برای امت‌هاست. این آیه ناظر به نبوت عامه است و از قضای الهی درباره منکران انبیا که عبارت از هلاکت و نابودی به واسطه عذاب الهی است، سخن می‌گوید. حاصل آن که از دیدگاه قرآن کریم، تفاوت رسول و نبی را نمی‌توان در چیزی که موجب اتمام حجت و نزول عذاب الهی بوده است، دانست (نک: ربانی‌گلیپایگانی، ۱۳۹۱: ۱۰۷).

نتیجه‌گیری

گویش قرآن، حاکی از هم‌سان‌انگاری «رسول» و «نبی» است. بر اساس روایات ائمه علیهم‌السلام رسول، فرشته الهی را به عیان مشاهده می‌کند، اما نبی کلام او را بدون رؤیت استماع می‌کند و یا

او را در رؤیا می‌بیند. ائمه علیهم‌السلام به عنوان مرجع دینی، تفاوت میان نبی و رسول را بیان کرده‌اند؛ لذا می‌توان در بیان تفاوت‌ها از این گفتمان مرجعی بهره برد و به استناد قول معصوم، تفاوت را در نحوه ارتباط پیامبر با فرشته وحی جست‌وجو کرد. قول دیگری در میان علمای علوم قرآنی شهرت یافته که با معیار نوع تبلیغ، میان رسول و نبی تفاوت‌گذاری می‌کند و رابطه آن دو را عموم و خصوص مطلق با معیار داشتن یا نداشتن شریعت و کتاب می‌داند. هرچند این قول در مبنای تفاوت‌گذاری با قول ائمه علیهم‌السلام مغایر است، لکن با نتیجه‌ای که از این قول به دست می‌آید، هم‌سان است و نتیجه هر دو قول این است که رابطه میان نبی و رسول، عموم و خصوص مطلق است؛ به این معنا که هر رسولی نبی است، اما هر نبی‌ای رسول نیست. قول چهارمی هم هست که می‌گوید معیار تفاوت‌گذاری، اتمام حجت است که مستندات قرآنی کافی ندارد.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، (۱۴۰۸ق)، مقدمه *ابن خلدون*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۳. ابن عربی، محیی‌الدین محمد، (۱۴۲۲ق)، *تفسیر ابن عربی*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۴. ابن عطیه، عبدالحق بن غالب، (۱۴۲۲ق)، *المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۵. ابن فارس، ابوالحسین احمد، (۱۴۱۸ق)، *معجم المقاییس فی اللغة*، بیروت، دارالفکر.
۶. ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۴ق)، *لسان العرب*، بیروت، دارصادر.
۷. آلوسی، سید محمود، (۱۴۱۵ق)، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۸. بانوی اصفهانی، سیده‌نصرت امین، (۱۳۶۱)، *مخزن العرفان در تفسیر قرآن*، تهران، نهضت زنان مسلمان.
۹. بیضاوی، عبدالله بن عمر، (۱۴۱۸ق)، *انوار التنزیل و اسرار التأویل*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۰. ثعلبی نیشابوری، احمد بن ابراهیم، (۱۴۲۲ق)، *الکشف و البیان عن تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۱. _____، (۱۴۱۱ق)، *رجال*، قم، دار الذخائر.
۱۲. حلّی، ابن داود حسن بن علی، (۱۳۸۳ق)، *رجال ابن داود*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۳. حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، (۱۴۰۷ق)، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، قم، جامعه مدرسین.
۱۴. حنفی، حسن، (بی تا)، *الدین و الثوره فی مصر*، مصر، مکتبه مدبولی.
۱۵. خوبی، سید ابوالقاسم، (۱۴۰۹ق)، *معجم رجال الحدیث و تفصیل صفات الرواه*، قم، دفتر آیت الله العظمی خوبی.

۱۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۳۹۲ق)، معجم مفردات الفاظ القرآن، تهران، انتشارات اسماعیلیان.
۱۷. ربانی گلپایگانی، علی، (۱۳۹۱)، وحی شناسی ماهیت و ویژگی‌ها، قم، انتشارات رائد.
۱۸. زمخشری، جارالله محمود، (۱۴۰۷ق)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دارالکتب العربی.
۱۹. سبحانی، جعفر، (۱۳۸۳)، الفکر الخالد فی بیان العقائد، قم، مؤسسه الامام الصادق علیه السلام.
۲۰. سورآبادی، ابوبکر عتیق بن محمد نیشابوری، (۱۳۸۰)، تفسیر سورآبادی، تهران، فرهنگ نشر نو.
۲۱. شریف لاهیجی، محمد بن علی، (۱۳۷۳)، تفسیر شریف لاهیجی، تهران، دفتر نشر داد.
۲۲. صدوق، محمد بن علی بن قمی، (۱۳۸۵)، معانی الاخبار، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۲۳. صفار، محمد بن حسن بن فروخ، (۱۴۰۴ق)، بصائر الدرجات، قم، کتاب خانه آیه الله مرعشی.
۲۴. طباطبائی، سیدمحمدحسین، (۱۳۶۳)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، بنیاد فکری علامه طباطبائی.
۲۵. طبرسی، محمدحسن، (۱۴۱۴ق)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالفکر.
۲۶. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، (۱۴۱۲ق)، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالمعرفه.
۲۷. طوسی، محمد بن حسن، (بی تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲۸. علامه عسکری، سید مرتضی، (۱۳۸۸)، عقاید الاسلامیه، تهران، مؤسسه علمی و فرهنگی علامه عسکری.
۲۹. غفاری، علی اکبر، (۱۳۶۹)، تالخیص مقیاس الهدایه للعلامه مامقانی، جامعه الامام صادق.
۳۰. فخر رازی، محمد بن عمر، (۱۴۲۰ق)، مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۳۱. فراء، ابوزکریا یحیی بن زیاد، (بی تا)، معانی القرآن، بیروت، دارالمصریه للتألیف و الترجمة.
۳۲. فراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۴۱۰ق)، العین، تهران، هجرت.
۳۳. فیض کاشانی، ملامحسن، (۱۳۸۳)، انوار الحکمه، تصحیح: محسن بیدارفر، قم، بیدار.
۳۴. _____، (۱۴۱۵ق)، تفسیر الصافی، تهران، الصدر.
۳۵. قاضی عبدالجبار، ابن احمد (بی تا)، المعنی فی ابواب التوحید و العدل، مصر، الدار المصریه.
۳۶. قرشی، سیدعلی اکبر، (۱۳۷۱)، قاموس قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۳۷. قرطبی، محمد بن احمد، (۱۳۶۴)، الجامع لاحکام القرآن، تهران، ناصر خسرو.
۳۸. کاشانی، ملافتح الله، (۱۳۳۶)، منهج الصادقین فی الزام المخالفین، تهران، کتابفروشی علمی.
۳۹. کشی، محمد بن عمر، (۱۳۸۴)، رجال کشی، مشهد، مرکز تحقیقات و مطالعات دانشگاه مشهد.
۴۰. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۳۸۸)، الاصول من الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۴۱. گنابادی، سلطان محمد، (۱۴۰۸ق)، بیان السعاده فی مقامات العباد، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۴۲. مصباح یزدی، محمدتقی، (۱۳۹۳)، راه و راهنما شناسی، قم، مؤسسه پژوهشی امام خمینی.
۴۳. مصطفوی، حسن، (۱۳۶۰)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۴۴. معلوف، لوییس، (۱۳۶۶)، المنجد فی الطلاب، تهران، اسماعیلیان.
۴۵. مبینی، ابوالفضل، (۱۳۷۱)، کشف الاسرار و عده الابرار، تهران، انتشارات امیر کبیر.

۴۶. نجاشی، احمد بن علی، (۱۴۰۷ق)، رجال نجاشی، قم، دار الذخائر
۴۷. نحاس، احمد بن محمد، (۱۴۲۱ق)، اعراب القرآن، بیروت، دارالکتب العلمیه.